

ارداویر افنامه

بشم آقایی رشیدی

۲

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردار نیک) آنجا که خورشید بمهمانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست^۱ گویند و دیدم روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بودند و مردمی بودند که روشنیشان بروشنائی خورشید همانند بود. از سروش اهر و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام واوشان که اند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آن روانان او شان است که در گیتی خوب پادشاهی و ایالت و سرداری کرده اند.

۱۰

و چهارم گام فراز نهادم بروشن گروتمان^۲ مکان آسایش تام^۳ رسیدم جان مردگان پذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهر و چگونه آمده از آن عوالم^۴ فانی^۵ و بسیار ناپاکی باین عوالم باقی^۶ و بی پتیاره آمده. و بنوش آنوش^۷ را که دیر زمان اینجا رامش بینی. و پس از آن پذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت درست بنده هستی تو ارداویراف هیزم تر^۸ بیغامبر مزدیستان، پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم مرا تر هیزم میخوانی و پس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت بیا تا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلیٰ عین

۲ — کروتمان یا کرزمان عرش است

۳ — هماء خواری

۴ — اهر و برون سهو عالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید: جهان سیچمند پرانائی که اورایش باشد بیوفائی

۶ — اسپج ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — مشروب ضد مرکب آب زندگانی

۸ — خویلد صیبا

که بر من نهاده. جائی فراز برد و دریاچه^۱ بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید^۲ و تو بر من نهادی.

۱۱

پس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و استر^۳ پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده ام.

بهمن بگفت این است اهورمزدا، من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم او گفت مرا که نماز بر تو ارتاویراف درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده فرمود سروش اهر و آذریزد که برید ارداویراف را بنمائید گاه^۴ و پاداش نیکان و باد افراه ناپاکان را نیز.

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را دیدم دیگر ایزدان را دیدم فروهر گیومرد و زردشت و کی گشتاسب و فرشوستر و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین،

۱۲

بجائی فراز آمدم دیدم روانان رادان را که درخشان می رفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال^۵ روشنی و اهورمزدا روانان رادان که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد (ترقی میداد) من گفتم نیکوئید شمالی روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان می نمائید.

۱ — وریا بر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره وار یا زره ور که گول زره ور خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم ور.

۲ — در متن تکید است که در کردی بمعنی چکید است

۳ — در نسخه مجلس شوری سیت و استر خوانده میشود

۴ — مقام ۵ — همك همه ۶ — همك برژید

من دیدم روان آنان را که بگیتی گاتا خواندند و یشت کردند و استوار بودند بدین مزدیستان که اهورمزدا بزردهشت آموخت چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین و سیمین درخشانترین از هر پوشیدنی که مرا درخشانتر بنظر آمده بود.

من دیدم روان وصلت کنندگان بامحارم را در روشنائی آفریده شده بالا که باو از بالا روشنی همی رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدایان و پادشاهان که از آنها مهبی و بهی و هم آوردنی (قدرت) و پیروزگری همی رخشید آنان را دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای^۱ مرا عالی بنظر آمدند من دیدم روان بزرگان راستگویان را که روانشان در آن بلند روشنی و بافره بزرگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من دیدم روان زنان بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را که شوی بسر دار دارند^۲ در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست برسیدم که اوشان کدام روانند سر و اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زنان اند^۳ که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش خرسند کردند و زمین ورستی^۴ آن خرسند کردند و گوسفند و دیگر همه آفریدگان نیک اهور مزدا را خرسند کردند^۵ و قربانی کرده و نان را تقدیس و یزدان را پرستش کرده اند. و دعای اوسو تو فریت بجای آوردند و ایزدان مینو و ایزدان گیتی را خشنود کردند و خشنودی و یگانگی و ترسانی^۶

۱ — سلاح یا درواستائی رانا یا تاناست بمعنی ران بان در متن نسخه ارداویراف نامه کتابخانه مجلس ران ورتین نوشته شده و ناشر کتاب در حاشیه می نویسد بمعنی گردان است در فارسی یعنی اسلحه که بیای می بستند

۲ — در این کتاب همه جایس از ذکر شوی لفظ سردار هم می آید در اینجا شوی بسر دار دارند

یعنی مطیع شوهر باشند

۳ — نایربکان

۴ — اورور

۵ — مراد خرسندی فرشتگان موکل آب و زمین و غیره است شنایشن = خرسندی

۶ — ترس آکاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خویش ورزیدند و بدین مزدبسنان بی گمان^۱ بودند
بثواب کردن کوشا^۲ بوده از گناه پرهیز کار بوده اند. مراعالی بنظر آمد

۱۴

دیدم روان ستایشگران و ماسربران^۳ رادر آن بلندروشنی و در آن بزرگ
عالی مقامی که بنظرم عالی آمد^۴.

دیدم روان آنان را که تمام قربانی های دینی و یزشن یزدان را کرده و فرموده
که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و ثوابشان^۵ به بلندی آسمان ایستاده بود مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم^۶ روان ارتیشتاران (جنگجویان) را که روانشان بپرترین راهش بآن
دهیوتان (سرداران و ولات) گرد آمده بودند^۷ این گردان زین افزار خوب ساخته
زرین گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شگفت ران ورتین بس شکوه توانائی
و پیروزی (داشتند) مراعالی بنظر آمد.

دیدم روان آنان که به گیتی جانوران موذی^۸ بسیار کشتند و فرقه آن و آذران
و آتشان و گیاهان و فرقه زمین همه از آنها رخسید و در بلندی و آراستگی مرا بسیار
عالی بنظر آمد.

دیدم روان و استریوشان (زارعین) را در مقامی روشن^۹ و باشکوه جامه

۱ — گمان مرکب از گو بمعنی بدومان بمعنی اندیشه است در این کتاب گمان بمعنی وصفی
و بجای مشکوک و بی اعتقاد آمده است.

۲ — تخشایک

۳ — ماسربران حفاظ ادعیه دینی

۴ — در بسیار جا کلام را باین جمله ختم میکنند «اوم برزشتنیک مدمه ونست» که بنظرم عالی آمد

ترجمه شد

۵ — گرفته ثواب است

۶ — این فصل در ذکر یاداش طبقات اربعه جنگجویان و فلاحان و روحانیان و صنعتگران است

۷ — برهمک

۸ — خرفتنسر

۹ — بامیک

زخشان پوشیده چون که در حضور^۱ مینوی^۲ آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده
و آفرین کرده و ستایش و سپاس و آبادی گفته مقام بزرگ و جای به گرفته بودند مرا
عالی بنظر آمد.

دیدم روان هوتخشاگان (خوب کارگران) که در گیتی خدایان و سردار
پرستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و براننده مرا بسیار
عالی بنظر آمد.^۳

۱۵

دیدم روان شبانان را که در گیتی چهارپایان و گوسفند را ورزیده و پروردند و
نگاه داشتند از گرگ و دزد و مردم ستمی (غارتگر) و بهنگام آب و گیاه و خورش دادند
و از سرما و گرما و سخت پرهیختند و در موقع (به گاس) حیوان نر (گشن) را برهیدند (جفت
گیری کردند) و در وقت مناسب پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بر (نمر) و نیکی و
خورش و جامه بمردمان هنبام (معاصر) دادند و نشان در روشنی و آراستگی و رامش
بزرگ و شادی می رفت.

تخت زرین بسیار و گستر دنی خوب و بالاش دیدم که بر آن نشسته بود روان
که خدایان (صاحبان خانه) و دادگران که دودمان و میهن بدست کردند و جای و بران را
آبادان و بسیار رود و چشمه برای زراعت (ورز) و آبادانی و نمر و سود آفریدگان آوردند.
و در پیش فروهر آب و نبات و چهارپای ایستادند و برای توانائی بزرگ
و آن پیروگری بزرگ بر آن ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزاردند. مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

۱ — امین هز و ازش است بمعنی حضور

۲ — ملکوت

۳ — در شاهنامه این طبقات بلفظ درج شده است : کانوزیان آتوربان بوده یعنی آذربان
نیساریان ارتیشاران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریوشان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی
هوتخشاگان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران و آموزگاران دین^۱ و پرسندگان احکام دین^۲ را در در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ، مرا بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم روان احسان کنندگان بروحانیون^۳ و دوستان آشتی (صالح) را مرا عالی بنظر آمد.

روانان به دوستان که روشنی مانند ستاره و ماه و خورشید از آنان همی رخسید و میرفتند در رامش و نیکی^۴ در روشنائی معلق (اندروای)

دیدم عالم بهین نیکان را روشن و در آسایش تام و راحتی و بسیار سپرم^۵ خوشبوی هر گونه آراستگی هر گونه شکفتگی و روشنی بر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند.

۱۶

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند از آنجا فراز تر رفتم جایی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی رحم^۶ و دوزخ تر که بسیار روان و فروهر در کنار آن بودند از ایشان بود که گذشته تن توانست و بود که برنج گران همی گذشت و بود که باسانی گذشت پرسیدم که هستند که بارنج ایستاده اند

سروش اهر و آذر ایزد گفتند این رود آن اشک بسیاری است که مردمان از بس گذشتگان از چشم بریزند و شیون و مویه و گریستن کنند اشکی که برخلاف حکم دین^۷ می ریزند باین رود آب زاید و آنانکه بگذشتن نتوانند آناند که از بس مرده شیون و مویه و گریستن بسیار کردند. و آنان که آسانتر (میگذرند) کمتر گریسته اند

باهل عالم بگویی تادر گیتی هستی شیون و مویه و گریستن برخلاف حکم دین مکنید چه همان اندازه بدی و سختی بروان گذشتگان می رسانید

۱ - چاشی تاران

۲ - چوستاران

۳ - دادگوبان

۴ - هومندی

۵ - اسپرغم

۶ - سزگین

۷ - آداد بها

من بار دوم پیل چینود باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب
آقدر بدی وزشتی بروان آنان آمد که هر گز در گیتی چندان سختی ندیده بودند
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این روان کیست؟

سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان وشتابان
است در کنار بالین مرده سرگردان است و این (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار
آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

و باو آقدر بدی و سختی رسد که در گیتی بمردی که در گیتی در سختی و
بدی زیسته باشد . پس بادی سردگوری (متعفن) با استقبال آید آن روان چنان داند
که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید بادی متعفن تر از آنها که در گیتی
دیده است در آن بادیند دین خود و عمل خود را بصورت زنی بد کار گنده و بیخته (۱)
(ظاهر آدیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که دریم به دریم (۲) پیوسته
است مانند گناهکارترین و ریمن ترین و گوری ترین حیوانات موزیه .

پس روان گناهکار بآن زن گوید تو چه هستی که من هر گز از آفریدگان
آهورامزدا و اهریمن از تو زشت تر و ریمن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد اندیشه بد منش بد گفتار
بد کردار بد کار بد دین بعالت آرزو و عمل تو من زشت و رته^۳ و گناه آگین و دردمند
و بوده (کهنه و بوسیده) و محروم (۴) و نا پیروزر و بارنج شده ام چنین که تو بینی تو
چون کسی را میدیدی که یزش و درون و ستایش و سجده یزدان کند و آب و آتش و
گوسفند و نبات و دیگر آفریدگان نیک برهیزد و باکی کنند تو عمل و اروئه اهریمن و
دیوان و زبیدی و چون می دیدی دهش و نیکوکاری شایسته و نوابکارانه به نیکان و

۱ — در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهریمن و دیوان و محل دوزخ در سمت شمال است

۲ — معنی دریم معلوم نشد

۳ — رت برهنه و عربان رت بضم تهی دست و بینوا (برهان)

مستحقان^۱ چه از دور و چه از نزدیک فراز آمده (می کنند) و در اسپنج (مهمان خانه) پذیرفتاری کنند و چیز دهد تو بخش (مضایقه و دروغ) کردی و در خود را بستی. و هر چند من افرافت بودم (یعنی بدبشارمی آمدم) توافروافت ترم کردی و هر چند من سهمگین بودم مرا سهمگین تر کردی و هر چند در ژشنیک (؟) بودم مرا در ژشنیک تر کردی و هر چند در باختر نشسته بودم مرا بیشتر در باختر (شمال) نشانیدی بسبب اندیشه بدو بسبب گفتار بدو بسبب کردار بدی که تو ورزیدی.

دیز زمان مرا (لعنت کنند) بعد از تو در دوره برستش اهریمن و هم پیمانی زشت با اهریمن.

بس آن روان بلید نخستین گام فراز نهاد بمقام اندیشه بدو دوم بگفتار بدو سوم بکردار بدو چهارم گام بدوزخ افتاد.

۱۸

بس سروش اهر و آذر ایزد دست مرا گرفتند چنانکه بی گز ندر قتم. چنان سر ما و دمه و خشکی و تعفن دیدم که هر گز در گیتی با آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم. فراز تر رفته دیدم مدهش دوزخ ژرف مانند سهمگین ترین چاه تنگ تر و بیمناک تر جای فرو برده شده بود بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن^۲ تعفن چنان بود که آن باد متعفن بهر کس میرفت بتراشید. (لاغر میشد) و بلرزید و بیفتاد و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید^۳ و هر کس در آن بود چنین می اندیشید که تنها هستم و با اینکه سه روز و شبان آنجا بودمی گفت که ۹۹ هزار سال پایان رسید مرا بهاند (خلاص کنند)^۴

همه جا جانوران موذی بود که کمترین آنها بیلندی کوه ایستاده بودند از روان بدکاران چنان می گسستند و در چنگ می گرفتند و خرد می کردند مثل سنگ استخوان را. من باسانی از آنجا اندر گزدم با سروش اهر و آذر ایزد.

۱ — ارزانیکن

۲ — یعنی تاریکی چنان بود که شخص می نداشت که آنرا بدست تواند گرفت

۳ — مقاومت نکند

۴ — در دین زردشت آمده است که پس از ۹۹ هزار سال روز رستاخیز آید